

گونه گون

کاپوسنامه فرای

تمرینی در فن تزویرشناسی

بقلم

مجتبی امینوی

استاد دانشگاه تهران، ایران



با اهتمام

هاگب صرّافیان

در چاپخانه پولیگراف افست

واقع در استانبول چاپ شد، ماه نوامبر ۱۹۵۶ میلادی

کاپوس نامه فرای*

تمرینی در فن تزویرشناسی

در سال ۱۹۵۳ میلادی (۱۳۳۲ هجری شمسی) نسخه‌ای از پندنامه یا اندرزنامه کی کاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر به امریکا رسید. این نسخه که تا آن زمان در ایران بود فعلاً به دو پاره نامتساوی قسمت شده است و جزء ذخایر گرانبهای دو مؤسسه امریکایی و مایه مباحث آنها شده است، یکی مؤسسه گورکیان و دیگری موزه صنایع جمیله سین سیناتی، و مستر ریچارد نلسن فرای از مستشرقین جوان ایالات متحده امریکا درباره آن یک کنفرانس داده و چهار مقاله منتشر کرده است.^۱ (تصاویر ۱ تا ۳)

کتاب مورد بحث همان است که به نام قابوس نامه معروف است و تاکنون لااقل ده بار متن فارسی آن و یک بار هم خلاصه آن به طبع رسیده و بالسنه ترکی و فرانسوی و آلمانی و روسی و انگلیسی نیز ترجمه و نشر شده است.^۲ قبل از اشتهار این نسخه قدیمترین نسخه‌های خطی که از متن کتاب بر ما معلوم بود همان نسخه‌هایی بود که آقای سعید نفیسی و آقای پروفیسور روبن لوی ملاک و اساس چاپ‌های خود ساخته بودند. در همه این نسخ خطی و چاپ‌های مختلف نام نویسنده کتاب کیکاوس بن اسکندر بن قابوس ضبط شده است، الا در نسخه‌ای که در ۱۹۵۳ به امریکا رسیده است که آنجا نام وی در پشت لوح کتاب کاپوس (به پ با سه نقطه) و در مقدمه به صورت کاپوس به قابوس ادام ملکه (کذا) قید شده، و به اعتقاد فرای نام قابوس نامه از برای کتاب از همین نسخه ناشی شده است که نام مصنف را کاپوس دارد و بنابراین کتاب را مردم به اسم کاپوس نامه شناخته‌اند. تاریخ این نسخه بر حسب خاتمه‌ای که دارد ۴۸۳ هجری قمری است و دارای ۱۰۹ مجلس تصویر است به شیوه و سبکی به کلی نو و بی سابقه و منحصر بفرد، و آقای پروفیسور ارنست کونل از علمای بنام آلمان در مقاله‌ای که در ZDMG (جلد ۱۰۶ شماره اول سال ۱۹۵۶، ص ۷۸ تا ۹۲ با چهارده لوحه تصویر) درباره تاریخ صنایع جمیله در عهد آل بویه نشر کرده است صحت و اصالت این نسخه را مسلم دانسته و یک ورق مصور آن را به گراور نشر داده و آن را نمونه بارزی از هنر نقاشی ایران معرفی کرده است.

از آنجا که چنین نسخه‌ای (به شرط آنکه حقیقه تاریخ آن همان باشد که می‌نماید) از بدایع روزگار و نوادقرون و اعصار است. آقای فرای که مسؤول خریداری آن از برای دو مؤسسه مذکور بوده است تحقیق درباره آن و اکتساب هر فایده‌ای را از آن شغل شاغل خویش قرار داده و با حرص و ولعی هر چه

* یغما، سال ۹، (۱۳۳۵)، ص ۴۴۹-۴۶۵، ۴۸۱-۴۹۵.

۱. کنفرانس را مستر فرای در بیست و سومین کنگره بین‌المللی مستشرقین که در کیمبریج از بلاد انگلستان منعقد گردید ایراد کرد و مقاله نخستین که در *Serta Cantabrigiensia* منتشر گردید متن همان خطابه بوده است، و مقاله دوم فرای در *Orientalia Suecana* در اوپسالا منتشر شده و فرای در این مقاله مزده داده است که یک مقاله سومی نیز در *Jaos* چاپ خواهد شد، ولی بنده آن را هنوز ندیده‌ام. از قراری که در کتاب بحث درباره قابوس نامه چاپ طهران خیر داده شده است (ص ۹۹) فرای مقاله دیگری در باب این نسخه در مجله آسیایی مرکزی شماره دوم از جلد اول نشر داده است و بنده این را نیز توانستم بیابم.

۲. آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه طهران که در ۱۳۱۲ هجری شمسی متن تمام (و بعدها نیز خلاصه) قابوس نامه را در طهران نشر کرده است در مقدمه کتاب فهرستی از هفت چاپ مختلف سنگی و سربی آن داده است که برخی از آنها ناتمام بوده، بعد از آن در سال ۱۹۵۱ در لندن به اهتمام و مباشرت روبن لوی استاد دانشگاه کیمبریج متن منتشر شد، و خود او نیز ترجمه انگلیسی آن را تهیه و نشر کرده است. در همین سال در گبرگیر تحریر این مقاله در طهران باز متن قابوس نامه به تصحیح آقای دکتر امین عبدالمجید بدوی مصری انتشار یافت و کتابی نیز از همین شخص به عنوان بحث درباره قابوس نامه در دنبال آن چاپ شد. آقای دکتر دو مقاله از فرای دیده بوده است و گمان کرده که این دو راجع به دو نسخه مختلف از قابوس نامه است که هر دو به همان قدمت است، ولی احتیاط او را می‌پسندم که حکم قطعی درباره اصالت این نسخه نکرده و آن را معلق به تحقیق اهل فن کرده است. کتاب به زبان ترکی چند بار ترجمه و دو سه بار چاپ شده است، از آن جمله از قراری که در مجله کلاه نوشته‌اند برنهارد ذرن قطعه‌ای از یک ترجمه ترکی را به طبع رسانیده است.

تمام تر در اثبات اصالت و صحت آن و نشر صیت خود و این نسخه در اقطار عالم سعی کرده است و در حقیقت آن را از آن خود و قرین نام خود ساخته - و چون کاپوس نامه را او برای تسمیه این کتاب پذیرفته است برای عنوان این مقاله «کاپوسنامه فرای» انتخاب گردید، و در این صفحات در اثبات این مطلب سعی خواهد شد که کاپوس نامه فرای چنانکه می نماید نیست؛

در باب مقاله فرای که در سر تا کانتایر بیجیشیا منتشر شده است گزارشی در مجله فرهنگ ایران زمین جلد دوم، ص ۲۷۲ تا ۲۰۸) به قلم آقای ایرج افشار منتشر گردید.

آقای سعید نفیسی در همان مجله (جلد سوم، ص ۷-۲۸۸) اشاره ای به این نسخه کاپوس نامه کرده و آن را اصیل و قدیم شمرده اند.^۳ اینجاق حق این است که گفته شود اگر مستر ریچارد فرای و پروفیسور ارنست کونل و آن دو مؤسسه امریکایی که از برای خرید این نسخه و مخارج مسافرت مباشر خرید آن به ایران در ۱۹۵۳ مبلغ هنگفتی صرف کرده اند فریب ظاهر این نسخه را خورده اند جای تعجب نیست، چه حقیقه فریب دهندگان بسیار مهارت در ساختن نسخه به خرج داده اند. بنده خود در سال ۱۹۵۰ میلادی دو ورق از این کتاب را در پاریس نزد مرحوم عباس اقبال آشتیانی دیدم که آورده بود تا بلکه در اروپا به فروش برساند و می گفت نسخه متعلق به یکی از دوستان من است و پنج هزار لیره استرلینگ از برای آن می خواهد. آن دو ورق را بنده ده دقیقه ای دیدم و فرصت تحقیقی نکرده فریب ظاهر آن را خوردم و در اصیل بودن آن شک نمی کردم. چند هفته بعد که آقای پروفیسور روین لوی برای انجمن ایران در لندن Iran Society کنفرانسی راجع به قاپوس نامه داد پس از ختام نطق او بنده بر ملا اعلام کردم که نسخه ای از قاپوس نامه مورخ ۴۸۳ یافت شده است و حق این است که آقای لوی آن را اساس نشر خود قرار دهد؛ و چند ماه بعد که به ایران رفته بودم به وزارت فرهنگ پیشنهاد کردم که نسخه را از مالکین آن بخرند مبادا که از ایران خارج شود، و آقای وزیر فرهنگ وقت (جناب دکتر شمس الدین جزایری) حاضر شد که پنجاه هزار تومان از برای خرید آن از دولت اعتبار بگیرد؛ اما پیدا کردن نسخه ممتنع بود و مالکینش آن را چنان مخفی نگه می داشتند (حالا می فهمم چرا) که هیچ کس نمی دانست درباره آن با چه کسی گفتگو کند، و حتی مرحوم اقبال آشتیانی هم نام آن «دوست» خود را بروز نمی داد. امروز بسیار مسرورم که آقای پروفیسور لوی آن نسخه را اساس چاپ خود قرار نداد، و بسیار مشغوفم که دولت ایران از برای خریداری آن پنجاه هزار تومان صرف نکرد، و بسیار متأسفم که دو مؤسسه امریکایی از برای تحصیل چنین نسخه ای مبلغ هنگفتی پول داده اند، و افسوس می خورم که چرا آقای ریچارد فرای و آقای ارنست کونل به دام این نسخه افتاده اند. ولی لااقل فرای نباید از کسی به جز خودش گله مند باشد، زیرا که بنده در ۱۹۵۲ و ۱۹۵۳ - در موقعی که وی به عنوان مهمان دانشگاه طهران در آن شهر به سمت محصل زندگی می کرد و ضمناً در پی یافتن نسخه های خطی نادر بود - وی را تحذیر و انذار و به او اخطار کردم که از آن نسخه های خطی که از دست اشخاص معین و خانواده ای بنام بیرون می آید پرهیزد مبادا که فریب بخورد؛ فرای به جای اینکه بیدار کار خود باشد رفت و مطلب را عیناً به همان شخصی که از او تحذیر کرده بودمش تحویل داد و مرا گرفتار کار دشوار جواب دادن به مؤاخذات آن شخص کرد. یکی دو ماه بعد، آقای فرای با نسخه ای از دیوان معزی که فروشندگان آن مبلغی معتنی به برای آن از او گرفته بودند

۳. ولی ایشان در خصوص یک نسخه دیگر زیر بار قول مشهور نرفته و صریحاً آن را رد کرده اند و حق کاملاً با ایشان است. مراد من نسخه مشهور تحدید نهیات الاماکن تألیف ابوریحان بیرونی است که در کتابخانه فاتح به شماره ۳۳۸۶ محفوظ است. در آخر این نسخه آمده است که «او فرغت منه بغزنة لسبع بقین من رجب سنة ست عشر و اربعماية» بینندگان، از آن جمله آقای پروفیسور ریترو و مرحوم فریتز کرنگو گمان کرده اند که نسخه تمام به خط خود بیرونی است، و این صحیح نیست. این خاتمه محتمل است که خاتمه مؤلف باشد، شاید هم تحریر نسخه را بتوان در قرن پنجم هجری قرارداد ولی قطعاً و مسلماً نسخه خط بیرونی نیست، خط بسیار خوب استادانه و کتابت کسی است که کارش نسخه نویسی بوده است. و خط بیرونی چنانکه از توصیف محمد بن مسعود بن محمد بن الزکی الغزنوی در کتاب الصیدنه برمی آید خط مرقمطی بوده است و عادةً علما خوش خط نبوده اند. علاوه بر این در پایین این خاتمه موجود خاتمه دیگری، شاید اسم کاتب و تاریخ کتابت، بوده است که آن را بریده اند و به جایش کاغذ سفیدی چسبانیده اند. (تصاویر ۵)

به ینگی دنیا برگشت، و پیش از آنکه بر او معلوم گردد که این نسخه ساختگی است به خرج مؤسسه گورکیان با مأموریت مخصوص به ایران مراجعت کرد، و در زمانی که کنگره مشرقیان در پرینستن برپا بود با جایزه عظیم خویش یعنی همین کاپوس نامه مورد بحث به امریکا آمد، و آنجا بنده تالو^۴ چهره مخصوص مردمان موفق را در صورت او خواندم و معلوم بود از این سفر بسیار خوشوقت است.

چند ماه بعد نامه‌ای از فرای خطاب به کتابخانه ملی ایران در طهران رسید به این مضمون که در نتیجه تجزیه شیمیایی معلوم شده است که در نسخه دیوان معزی که خریده و برده است رنگ آبی پروس به کار رفته و چون این رنگ تا اواسط قرن نوزدهم میلادی به ایران نیامده بوده است مسلم شده است که این نسخه نو و مجعولست، و کتابخانه ملی که اجازه خروج آن را داده بوده است تصدیق ضمنی اصالت و قدمت آن را کرده است. جواب کتابخانه ملی به این اعتراض این بود که: شما می‌دانید که اگر نسخه دیوان معزی را ما اصیل و قدیم می‌دانستیم نمی‌توانستیم اجازه خروج آن را بدهیم، و شما رأی ما را در اصالت یا مجعولیت آن نپرسیدید و فقط اجازه خارج کردن آن را خواستید و ما دادیم. اصل یا قلب، خود مسؤلید. (تصویر ۶)

و اما در باب کاپوس نامه آقای فرای زحمت گذشتن از مراحل تشریفات قانونی (معاینه اداره بیوتات وزارت دارایی و کتابخانه ملی و وزارت فرهنگ و اداره گمرک) را بر خود هموار نکرده، آن را مخفیانه از ایران خارج کرد، و مرتکب چنین عمل خلافی در قوانین به نامی خوانده می‌شود که بنده آن را در مورد فرای نمی‌خواهم به کار ببرم، و حداقل مجازات چنین کسی از طرف دولت ایران باید این باشد که دیگر به او اجازه ورود به ایران را ندهند. اما از این بحث بگذریم و به کاپوس نامه پردازیم.

با یکی از دوستان بزرگوار خود که در ردیف علمای درجه اول استشراف نام برده می‌شود در سال جاری در ایتالیا ملاقات کردم و از نسخه کاپوس نامه فرای که تا آن زمان دو مقاله درباره آن منتشر شده بود بحث به میان آمد، و چون اصرار این دوست بزرگوار را به مجعول بودن این نسخه شنیدم گفتم: اگر علما فریب این جعل‌ها را نخورند و فقط گردآورندگان اشیاء عتیقه آنها را به عنوان نسخه کهنه به قیمت هنگفتی بخرند و مبلغی دلار محتاج‌الیه ما را به ایران بفرستند چه زیان دارد؟ در این روزها نامه‌ای از آن دوست به بنده رسیده است که در آن به براهین متقن و دلایل دندان شکن دعوی خود را اثبات و بنده را اقناع کرده است که کاپوس نامه فرای قبل از ۱۹۴۲ (هجری شمسی) وجود نداشته، و عقیده بنده که این گونه جعل‌ها ضرری ندارد باطل بوده است، زیرا که هم از لحاظ لغوی و ادبی مضراًست که مشتی لغات تقلبی و غلط در ذهن‌های اندازد و در کتاب‌ها راه می‌دهد، و هم از جنبه هنری زیان دارد که اشخاصی مانند ارنست کونل را به دام می‌اندازد.^۵ به این جهت است که بنده از برای جبران خطایی که سابقاً مرتکب شده‌ام که شفاهاً اصالت و صحت این نسخه را تأیید نموده‌ام خویشتن را مجبور می‌بینم که مکتوب آن دوست بزرگوار را زمینه این مقاله قرار داده به مسؤلیت خود اعلام دارم که: «آن نمونه‌هایی از نسخه کاپوس نامه فرای که منتشر شده است و ما دیده‌ایم مجعول است. در باب سایر قسمت‌های آن که ندیده‌ایم شک و تردید دارم و به صیغه قطعی و بتی اظهار نمی‌توانم کرد؛

۴. این مقاله تحریر و چاپ عکسی آن حاضر و منتشر شده بود که چند شماره از مجله سخن از طهران به استانبول رسید و دیدم که در این مجله در شماره‌های ۴ و ۷ از دوره هفتم اصالت نسخه مورد بحث مسلم گرفته شده است و فصولی از آن نقل و با نسخه‌های متداول مقابله شده است و چند فقره از خصایص مهم آن بیان شده و پیشنهادهای متعدد برای انواع تحقیقاتی که از روی این نسخه می‌توان کرد و استفاده‌هایی که می‌شود برد، شده است. مأخذ منقولات آن مجله فیلمی بوده است که کتابخانه مجلس سنای ایران از آن بخشی از این نسخه که در موزه هنرهای زیبای سین سینتانی محفوظ است تهیه کرده و به ایران آورده است. نیز در مقدمه کتاب بحث درباره کاپوس نامه آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه طهران اظهار کمال تأسف کرده‌اند که این نسخه گرانبها از چنگ ما بدر رفته است. تمام اینها نشان می‌دهد که این کار جعل و تزویر چه خطرناک دارد، و چه ضررها از آن ممکن است عاید شود؛ خواندن این مقاله اولاً از این حیث که چیز گرانبه‌ای از چنگ ما بدر نرفته، و ثانیاً از این حیث که عده فریب خوردگان از این نسخه کم نبوده است، ان شاء الله موجب تسلی خاطر و تشفی نفس خواهد شد. ولی البته اگر نسخه مورد بحث مجعول از کار در نیامده بود هم پیشنهادهای آقای دکتر خانلری در مجله سخن و هم تأسف آقای دکتر معین همگی بجای می‌بود.

اگر مجال پیش آید و کاغذ و مرکب و رنگ های آن از امتحان و مخصوصاً امتحان شیمیائی بگذرد شاید بتوان به نحو قاطعتری اظهار عقیده کرد.

متأسفم که مرد خیرى مثل آقای گورکيان و مؤسسه‌ای مثل موزه سین سیناتی آمریکا (که هر یک مالک یک نیمه این نسخه‌اند) از این اعلان بنده افسرده خواهند شد که چرا بایست پول هنگفتی از برای نسخه‌ای داده باشند که ارزش زیادی ندارد، اما برای خدمت به عالم ادب و هنر و تحقیق لازم است که عالمان از این مطلب آگاه شوند: در اصفهان یا در دهکده‌ای در جوار طهران، یا شاید در هر دو جا و در جای های دیگری نیز، یک یا چند کارگاه از برای جعل و تزویر و ساخته‌کاری انواع اجناس عتیقه‌ تقلبی برپا شده است و گروهی از پیشه‌وران ماهر و بی‌وجدان دائماً مشغول کارند و گاه به گاه از کار ایشان اثری به خارج ایران می‌رود یا در خود ایران جلوه‌گر می‌شود، از آن جمله است دیوان معزی که آقای فرای خرید و به آمریکا برد، و دیوان قطران «خط انوری» (تصاویر ۷-۹) که آقای دکتر بیانی مدیر کتابخانه ملی درباره آن مقاله‌ای نگاشته و آن را اصیل و صحیح‌النسب تشخیص داده است، و کتاب موسوم به الهدایة و الضلالة (تصاویر ۱۰-۱۱) منسوب به صاحب ابن عبّاد که متن آن را حسین علی محفوظ چاپ کرده است، و اینک کاپوس نامه فرای (لا اقل آن اندازه‌ای از آن که رؤیتش برای ما ممکن شده است) در باب نسخه‌ای از رباعیات خیام مورخ ۶۵۸ هجری قمری (تصاویر ۱۲ و ۱۳) که در کتابخانه مستر چستریتی است چون اصل آن را ندیده‌ام چیزی به قطع نمی‌توان گفت ولی شک و تردیدی در اصالت آن به خاطر م راه یافته است چون نمونه‌ای از خط آن که در چاپ پروفیسور آربری بدست داده شده است شباهت به خط صفحه اول از رساله معراجیه منسوب به ابن سینا دارد که در طهران به چاپ عکسی منتشر گردیده است و آن صفحه به اقرار خود ناشرین آن در همین از منته‌الآخره از برای تکمیل متن، کتابت شده است. حتی درباره باقی این رساله معراجیه و اینکه واقعاً خط امام فخر رازی باشد نیز اکنون دیگر اطمینان کامل ندارم و احتمال اینکه فریب خورده باشم هست. (تصاویر ۱۴ و ۱۵)

خیرى از پیدا شدن نسخه‌ای از آراء اهل المدينة الفاضلة ابونصر فارابی به خط خود او در کنگره بین‌المللی مستشرقین منعقد در کیمبریج (۱۹۵۴) شیوع یافت و عکس‌هایی هم نشان داده شد و گویا می‌خواستند آن نسخه را به ده هزار لیره انگلیسی بفروشند، و معلوم نشد کار آن به کجا انجامید. چون من از آن نسخه جز همین خبر هیچ چیز نمی‌دانم در رد و قبول اصالت آن چیزی نمی‌توانم گفت ولی علی‌الاصول شک دارم تا مطلب معلوم شود.

این جعل و تزویر کتب و خطوط در اسلام سابقه طولانی دارد. ابن خلدون در مقدمه آورده است که وراقی معروف به دانیالی* در عهد مقتدر خلیفه (اوایل قرن چهارم هجری) در بغداد بود که کاغذها را کهنه می‌کرد و به خطی عتیق نما بر آن مطالبی می‌نوشت؛ در همین قاپوس نامه حکایت شده است که در عهد صاحب ابن عبّاد کاتب فاضلی در دیوان او بود که تزویر (یعنی خط‌سازی) می‌کرد تا اتفاق چنان افتاد که صاحب بیمار شد و در بستر خفته بود و مردم به عبادت او می‌رفتند و این دبیر فاضل نیز آمد، در ضمن احوال‌پرسی از صاحب سؤال کرد که طعام چه می‌خورید، او گفت از آنچه تو می‌سازی (یعنی مزوری)، و کاتب دانست که صاحب از کار او آگاه شده است توبه کرد که دیگر نکند؛ خطیب بغدادی صاحب تاریخ بغداد (از قراری که یاقوت در معجم‌الادباء، ج ۱، ص ۲۴۷ تا ۲۴۸ می‌گوید) در عهد القائم بأمرالله اثبات مجعولیت و مصنوعیت عهدنامه‌ای بین حضرت رسول و یهودیان خبیر کرد؛ در قرن گذشته در مصر نسخه نامه‌ای از حضرت رسول به مقوقس حاکم مصر یافت شد که بی‌تردید مجعول است (تصویر ۱۶) مرحوم میرزا محمدخان قزوینی در مجله ایرانشهر اثبات ساختگی بودن عهدنامه‌ای را که در اصفهان یافت شد کرده است (این مقاله در بیست مقاله هم منتشر گردید) خود قزوینی در حواشی چهارم مقاله (چاپ اوقاف گیب، ص ۱۷۲) از قول مردی نقل می‌کند که او با کمال افتخار می‌گفته است: «مرحوم والد ما هنری مخصوص

* محمد دبیر سیاقی «کتابساز، شرحی درباره دانیالی جاعل کتب»، سخن، ۱۶ (۱۳۲۵): ۲۷۲-۲۷۶.



داشت. هر نسخه خطی از مصنفین قدیم که چند ورق از اول یا آخر یا وسط آن افتاده بود آن را به مرحوم والد می دادند و او در عرض یک دو شب آن چند ورق افتاده را به همان اسلوب باقی کتاب انشاء نموده به کتاب ملحق می ساخت و چنان شبیه به سایر ابواب و فصول کتاب بود که هیچ کس از فضلا و علما نمی توانست تمیز بدهد که این اوراق از اصل کتاب است یا ملحق به آن. شاید این مردی را که مرحوم قزوینی درباره او و از قول فرزند او چنین وصفی آورده است بتوانیم به حدس و تخمین تعیین کنیم. نسخه ای از رساله معینه خواجه نصیرالدین طوسی و از شرح مشکلات آن در کتابخانه آقای حاج حسین آقا ملک (کتابخانه ملی ملک) موجود است که دانشگاه طهران آن دو را به چاپ عکسی در همین سال جاری منتشر کرده است و در آخر رساله دومی این عبارت خوانده می شود: «خطوط کوفی این رساله عملیات مرحوم صدرالافضل است و از این گونه عملیات در کتب از آن محروم بسیار، و انا الاقل حسین بن محمد کاظم ملک التجار عفی عنه، از مجدالدین پسرش خریداری شد.» (تصویر ۱۷) این مجدالدین که در این عبارت ذکر شده است هنوز در حیات است و خطوط مختلف را می نویسد و حتی رساله ای در فن خط با نمونه های مختلف به چاپ سنگی منتشر کرده است، و فعلاً در دهکده ای در جوار طهران منزل دارد و فرزندان او (به نام خانوادگی نصیری) کتب خطی «قدیم» و اشیاء «عتیقه» می فروشند و عده ای از قبل ایشان نان می خورند.

کتاب های محتوی خطوط قدیم نما در طهران بنده مکرر دیده ام و بعضی از کسانی را که به تدریس و تزویر در کتب مشغولند شخصاً می شناسم و چنانکه سابقاً گفته شد ریچارد فرای را از برخی از این اشخاص تحذیر و انذار کرده بودم. حتی وقتی دوست عزیز من آقای ویلکینسن، حافظ کتابخانه مستر چستریتی برای من نوشت که در باب چند کتاب خطی که یکی از این اشخاص به آن کتابخانه برای فروش پیشنهاد کرده بود تحقیقی اقدامی نمایم، و من چون نمی خواستم جوانمرد بزرگ منشی مثل چستریتی چیز معجول ابداع کند و ضمناً هم نمی توانستم به او صریحاً در این خصوص چیزی بنویسم جواب نامه رفیق عزیز خود را اصلاً ندادم. و باز یکی از همین اشخاص بود که بعضی از نسخه های مذکور در این مقاله را به مالکین اروپایی و آمریکایی فعلی آنها فروخت.

این مقدمه طولانی را برای آن نوشتم که ذهن خواننده از زمینه جعل و وضع و تزویر و تدریس و تقلب در کتب که در پنجاه شصت ساله اخیر در ایران موجود بوده است آگاه باشد. شهر استانبول و کتابخانه های بلاد اروپا هم از این بلا مصون نمانده است، ولی در استانبول بیشتر بازار ساختن مجالس تصویر در کتب قدیم و بر روی اوراق نوشته قدیمی رایج بوده است و یک نمونه آن خاتمه ای است مزین و مذهب در وسط نسخه ای از دیوان خاقانی که خود مورخ ۶۶۴ هجری است و فعلاً در موزه بریتانیا محفوظ است؛ نسخه سابقاً در تصرف مرحوم فرهاد میرزا معتمدالدوله بوده است و در آن زمان این خاتمه مذهب و تاریخ ۵۹۱ را نداشته؛ ولی وقتی که از راه استانبول به لندن رسیده است این اضافه را حائز شده است. یک نمونه دیگر دو صفحه مجلس تصویر غازان خان است بر تخت شاهی در نسخه ای از مجموعه ده دیوان از دواوین شعرای ایران در کتب خانه مستر چستریتی. و بنده یکی از کسانی را نیز که در استانبول متصدی این قبیل تزویرها و تدریس ها می شده اند شخصاً می شناسم و اقرار او را به گوش خویش شنیده ام. برگردیم به کاپوس نامه فرای. دوست بزرگوار من که سابقاً ذکر او شد در این خصوص به من می نویسد:

«من در روم با تو به بحث درباره کاپوس نامه فرای مبادرت کردم، اما تو چنان در صحت و اصالت آن نسخه متیقن و در عقیده خود استوار بودی و آن را دفاع کردی که من ناچار سکوت کردم. من او کین بار که آن نمونه ها را دیدم فی الفور دانستم که معجول است، اما اظهار چنین مطلبی در آمریکا یا اروپا از

لحاظ اینکه قدر و ارزش ممتلكات کسی را پایین می‌آورد کاریست خطرناک، و مالک آن ممکن است بر انسان اقامه دعوی کند و شخص را به محاکمه بکشد و باثروت هنگفتی که دارد بیچاره عالم ناتوان فقیر را در زحمت و خرج بیندازد، و به فرض اینکه آن عالم هم آخر الامر موفق به اثبات مطلبی بشود که اظهار کرده است باز به هر حالت از زندگی ساقط شده است. من داعی نداشتم که خود را از زندگی ساقط کنم؛ سوگند نمی‌توانستم بخورم که کاپوسنامه فرای مجعول است؛ به هر صورت به من مربوط نبود؛ دسترس به نسخه نداشتم و فقط نمونه‌هایی عکسی یا چاپی از آن نسخه دیده بودم که فرای لطف کرده و به عالمیان عرضه کرده است؛ این مرد در تحصیل این نسخه و بردن آن به امریکاسهم مهمی داشته و اگر ثابت شود که نسخه مجعول است ممکن است از برای او ضرر داشته باشد و من به هیچ وجه نمی‌خواهم ضرری به او برسانم. به این ملاحظات ساکت ماندم. اما فکر و اندیشه اینکه یک ثروتمند قادر بر این باشد که اهل تحقیق و تتبع را از اعلام کردن عقیده‌ای که دارند مانع شود مرا راحت نمی‌گذاشت. مع‌هذا بعد از اینکه باتو که از برای عقیده‌ات ارزشی قائم در این باب بحث کردم و دیدم که معتقد به اصالت این نسخه هستی در عقیده خود متزلزل شدم و مصمم گردیدم که دیگر در این موضوع چیزی نگویم. ولی باز همین که در این روزها موقعی پیش آمد و بر نخستین مقاله فرای در این باب (که در *Serta Cantabrigiensia* منتشر شد) نظری افکندم تمام شک‌های سابق تجدید شد؛ به تدریج شک مبدل به یقین گردید و حالاً نه تنها معتقدم که این نسخه مجعولست حتی مطمئنم که انشا و تحریر آن بعد از سال ۱۹۴۲ صورت گرفته است. آنچه بیش از همه خاطر مرا عذاب می‌دهد اینست که سازندگان نسخه تا این حد از عهده تدریس و وضاعی برآمده‌اند که حتی ترا فریفته‌اند. در این صورت آیا شکی باقی می‌ماند که بعد از این چه اتفاق خواهد افتاد؟ طبعاً نسخه‌های مهم‌تر و دلنشین‌تر از کارخانه بیرون خواهند داد؛ مثلاً چه عیب دارد نسخه مصوری از شاهنامه به خط «علی دیلم و بودلف» یا حتی خود فردوسی بدست بیاوریم؟ یا نسخه‌ای از سیاستنامه نظام الملک به خط فخر الملک یا مؤید الملک یا محمد ناسخ؟ این بود معنی اینکه باتو گفتم که به حال آینده تحقیقات راجع به فارسی نگرانم.

فراوان بوده است نسخه‌های خطی و کارهای هنری (از همه نوعش) که مجعول بوده است، بسیاری از آنها به‌اعلی درجه کمال، و مدت مدیدی اصیل و حقیقی شمرده می‌شده است، ولی اصیل شمرده شدن به تنهایی ضامن بقا نمی‌شود.

برای تدریس و تزویر کتاب‌های خطی قدیم باید یک دسته جعل و سندساز با یکدیگر اشتراک نمایند و حدّ اعلاّی کوشش را به کار ببرند که بیننده را بفریند، زیرا که این معامله تنها در صورتی منفعت بخش است که آن را بتوانند به کرسی بنشانند، اما اگر نشست منفعتش بسیار است. همکارها از چهار نفر کمتر نباید باشند؛ یکی مرد باسوادی کتاب‌خوان، دارای اطلاعاتی از کتب و ادبیات و زبان، ضمناً نادرست و بی‌وجدان، یا حسود و کینه‌ورزی نسبت به اهل دانش و تحقیق که بعد از ساختن یک کتاب جعلی در گوشه‌ای بنشیند و زیر سیلی به کسانی که درباره اصطلاحات و تعییرات خاص و نکات لغوی و تاریخی کتاب او مجادله می‌کنند بخندد؛ و دیگری خطاط و مقلد خط - فرزند من که او را می‌شناسی در مدرسه هنرهای زیبا تحصیل می‌کند و از جمله رشته‌هایی که فرامی‌گیرد یکی همین خطاطی است و من خود می‌دانم که عبارت از چیست؛ یک رشته تمرینات سخت و تحقیقات مختلط برای مستعد کردن شاگرد به تقلید هر شیوه معروف و مطلوب، و ابداع و کتابت شیوه‌های مخصوص و یکدست و متحد‌الاسلوب، و تتبع کتب قدیم و خطوط جدید و کسب اقتدار بر تزویر آنها به نحوی که با اصل فرقی نداشته باشد؛ سوم یک صورتگر و مجلس‌ساز که کار خود را خوب بداند و از عهده اختراع سبکی بدیع برآید - یقین داشته باش که هر هنرمندی که با اصول و قواعد جدید در مدرسه هنری خوبی درس گرفته و تربیت

شده و تمرین کرده باشد می تواند این سبک بدیع را تعبیه نماید، و بیهوده نیست که محققین در تاریخ هنر این شیوه و اسلوب را منحصر بفرد می دانند؛ چهارم کاسب و بازاری نادرست و زرنگ و پار دم ساییده ای که اسباب کار را برای خدام کارگاه حاضر کند و محصول عمل ایشان را به بازار عرضه نماید. به صرف این امر که تاکنون چنین شرکتی وجود نداشته است استدلال و اتکاء نباید کرد. فن جعل و تزویر ماهرانه عالی مرتبه از جمله هنرهای شهیر و فنون معروف این تمدن مغرب زمین است - آیا وقت آن نرسیده است که این فن شریف چون هنرهای دگر سایه خود را بر سر کشور ایران نیز بیفکند؟ در هر یک از مدارس صنایع جمیله، لااقل در اروپا، کلیه حیل های فنی و تمامی اسلوب ها و قواعدی را که برای وراقی (یعنی کتاب نویسی و تذهیب و تجلید) در همه ادوار تاریخ متداول بوده است، از بزرگ ترین امور کلی تا خردترین جزئیات آن، می توان آموخت. مگر نگارستان های ممالک عالم پر از کارهای دروغی را می راندت و فان دایک نیست؟ یک کاپوس نامه درست کردن از برای یک مدلس و مزور ماهر، کار بیگانه ایست، و در ایران هنوز تهیه کاغذ و مرکب و رنگ های به شیوه قدیم آسانست؛ بعد از این آن اشتباه لوس مردم تازه کار را که به کار بردن رنگ آبی پروس باشد کسی تکرار نخواهد کرد، و هر نسخه ای که تازه تر ساخته می شود به مرحله کمال نزدیک تر و قدیمی بودن آن محرز تر جلوه خواهد کرد. و به هر حال نسخه کاپوس نامه فرای را هنوز کسی مورد امتحان و تجزیه شیمیایی قرار نداده است. آیا جداً معتقدی که ایرانیان نسخه قلب و مصنوعی رضایت بخشی، که مدت مدیدی اهل خبره و شناسندگان اصل و بدل را فریب دهد، و فقط با اصول علمی و اسلوب های دقیق فنی بتوان به مجعول بودن آنها پی برد، نمی تواند بسازند یا نخواهند ساخت؟ اگر بگویی نمی توانند ساخت قطعاً پایه ذکا و زرنگی و کاردانی هموطنان خود را بی جهت پائین تصور می کنی، و اگر بگویی نخواهند ساخت آنها را بی سبب در درستی و دینداری و داشتن وجدان برتر از سایر عالمیان می پنداری. من نمی دانم که در ایران یک مدرسه هنرهای زیبا و هنرهای قدیم موجود است یا نه. اگر آنجا نباشد به هر حال در این قبیل مدارس همه سال های سال است که بر روی نصرانی و یهودی و گبر و مسلمان باز بوده است و بی مضایقه و تبعیض به بیگانه و خودی همه فنون و حیل را می آموخته اند. کاغذ قدیم نما را با همان موادی که سابقاً در کاغذسازی به کار می رفته است می توانند بسازند؛ کاغذ قدیم حاضر و آماده هم کم نیست، نسخه های قدیم را می توانند بگیرند و اوراق آن را بشویند به طوری که از مرکب سابق بر آن اثری نماند یا ماده های آنها را خمیر کنند و بی رنگ کنند و از نورنگ بزنند و دوباره کاغذ به وجود بیاورند. شاید متخصصین کاغذسازی تدابیر ازین ساده تر بدانند. کارگران اصفهانی که می توانند بدنه اوتومبیل فرد و شورلت را که در تصادف شکسته باشد چنان تعمیر کنند و رنگ بزنند که گویی تازه از کارخانه بیرون آمده است یقیناً از عهده ساختن چنین کاغذها و ساختن رنگ ها و مرکب های قدیم که دستور تهیه آنها در بسیاری از کتب موجود است برخوردارند.

اینجا لازم است که من در میان بیانات آن دوست بزرگوار خود دویده برای آماده کردن ذهن خواننده و کمک به فهم استدلال لغوی و نحوی و ادبی که خواهد آمد چند کلمه ای مقدمه بچینم.

در کتابخانه فاتح در استانبول جزء مجموعه نمره ۵۲۹۷ از ورق 15a تا ورق 94b نسخه ای از کاپوس نامه موجود است که من در ۱۹۵۰ میلادی آن را دیدم و گمان می کنم که هنوز به عالم معرفی نشده است. این نسخه اقدم نسخه موجوده این کتابست، و اگر آن را اساس نشر تازه ای از کاپوس نامه بسازند از همه چاپ های سابق بهتر و به اصل مؤلف نزدیک تر خواهد بود. برای آنکه بتوانیم از ماهیت نسخه کاپوس نامه فرای کما هو حقّه واقف شویم لازمست فصولی از این نسخه ذیلاً نقل، و در ستون مقابل بعضی از عبارات کاپوس نامه فرای به موازات آن گذاشته شود:

نسخه فاتح

ورق ۱۵a، کتاب پندنامه امیر کبیر ملک جیلان سلطان امراء الخوراسان العالم الفاضل الحکیم شمس المعالی^۵ کیکاوس بن اسکندر ابن الامیر الفاضل عنصر المعالی^۵ قابوس بن وشمگیر مولی امیر المؤمنین رحمها الله تعالی ... ورق ۱۵b، چنین گوید جمع کنندۀ این کتاب پندها الامیر عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر ... من پیر شدّم و ضعیفی و بی نیروئی و بی توشی بر من چیره شد و منشور عزل زندگانی از موی خویش بر روی خویش کتابتی همی بیثم که این کتابت را دست چاره جویان بستر دن نتواند... پس ای پسر چون من نام خویش را در دایره گذشتگان یافتم روی چنان دیدم...

در نکوهش روزگار و سازش کار و یش بهرگی جستن از نیک نامی یاد کنم و ترا ازان بهره کنم ... تا ... فزونی یابی و نیک نامی در دو جهان، ... اگر تو از گفتار من بهره نیکمی نجوئی جویندگان دیگر باشند که شنودن و کار بستن نیکمی غنیمت دارند و اگر چه سرشت روزگار بر آنست که هیچ پسر پند پذیر خویش را کار بند نباشند؛ چه آتش در دل جوانان است از روی غفلت پنداشت خویش ایشان را بر آن نهذ که...

و بدان ای پسر که سرشت مردم چنان آمده که تکاپوی کنند تا از دنیا آنچه نصب آمده باشد بگرامی تر کس خویش بماند ... و برهیز کنی از ناشایست ...

جدت ملک شمس المعالی قابوس بن وشمگیر بود که نبیره آغش و هاذان بود، و آغش و هاذان ملک گیلان بود بروزگار کیخسرو و ابوالمؤید بلخی ذکر او در شاه نامه آورده است ...

و جدۀ تو ماذرم دختر ملک زاده المرزبان بن رستم بن شروین بود ... سیزدهم پدرش کابوس بن قباذ بود برادر ملک انوشروان عادل ...

ورق ۲۲a، چون لختی راه رفته بود بآب بر کنار رود سورخهآب خورد، بود تا بسوراخی برسید آب خورده بروزگار ...

ورق ۵۴a، و این روز که بروم در ماند هیچ حیلۀ ندانست بدوکان آهنگران رفت و گفت من این صناعت دانم وی را بمزدور گرفتند ... هیچ محتشم فرزند خویش را صناعت آموختن عیب مدارید ...

ورق ۶۳a، مدعی گفت ای قاضی ترسم که آن درخت بفرمان من نیاید. قاضی گفت این مهر من بیر و درخت را گوی که این مهر قاضی است ... مرد مهر بستد و برفت ...

نسخه فرای

کتاب الاصفهید الاجل الکبیر الاعظم المؤید عنصر المعالی کابوس ادم الله ملکه ...

فراهم آورندهی این کتاب الاصفهید الاجل الکبیر الاعظم عنصر المعالی کابوس بن قابوس ادم ملکه (کذا) ایدون فرماید ... من پیر شدّم و پیری و فتور بر من غلبه کرد و منشور عزل خویش را از موی سپید بروی خویش کتابتی بوینمی که آن کتابت را دست هیچکس فرامردن نتواندی و پس ای پسر چون من نام خویش اندر دایره گذشتگان بوینمی مصلحت ایدون دیدم ...

در نکوهش روزگار و سازش کار و نیوک نامی ترا یاد همی کنم و ترا ازان بهره مند کنمی ... تا ... فزونی یابی و نیوک نامی دو جهان را ... اگر تو از گفتار من بهرهی نیوک نجوئی نباشد که بینندگان دیگر بشنودن و کار بستن بغنیمت دارندی و اگر چه سرنوشت روزگار بر این آمدی که هیچ فرزند اندرز پذیر خویش را کار نبنددی که آتھشی اندر نهاد و باطن جوانانست که از روی غفلت پنداشت خویش ایشان را بر آن داردی که ...

اکنون بدان ای پسر که سرنپشت مردم چنان آمدی ... نصیب اوی آمده باشد بگرامی ترین خویش ... و ز ناشایست بهریز کنی ...

جدت شمس المعالی نافع ارغش فرهاذان است و ارغش فرهاذان پادشاه گیلان بودی بروزگار کیخسرو و ابوالمؤید بلخی شاعر خود کار اوی و شرح اوی اندر شاهنامهی خویش گفته است ...

و جدۀ تو ماذرم ملک زاده مرزبان بن رستم بن شروین دخت بودی ... سیزدهم پدرش کابوس بن قباذ بود برادر انوشروان ملک ...

چون وی را آب همی برد بر کنار دجله سوراکیا بود ...

و پس روزی که بروم اندر مانده بود یا آهنگران روم گفتی که من این صناعت بدانمی اوی را بمزدوری بگرفتندی ... هیچ محتشم فرزند خویش را از صناعت آموختن ننگ نداردی ...

... من ناپذی قاضی گفت این مهر من بیر و درخت را بگوی که این مهر ازان قاضی است ... مرد مهر قاضی بستندی و برقتی ...

۵. لقب ها اشتباهی نوشته شده است، شمس المعالی لقب قابوس و عنصر المعالی لقب کیکاوس بوده است.





نسخه فاتح

ورق ۹۴a-b، اکنون بدان ای پسر که هر چه عادت من بود جمله بکتایی کردم از بهر تو و از هر علمی و هر پیشه‌ای که من دانستم از هر دری فصلی یاد کردم اندر چهل و چهار باب این کتاب ... و من شصت و سه سال ب‌ذین سیرت بودم و ب‌ذین سان بیایان بردم و این کتاب را آغاز اندر سنه خمس و سبعین و اربعمایه کردم، اگر بعد ازین ایزد تعالی عمر دهد تا زنده باشم هم برین عادت باشم ... ایزد تعالی بر من و بر تو و بر نبیسته و خواننده این کتاب رحمت کناد بحق محمد و آله اجمعین و خشنودی من اندر تو رساناد بهر دو جهان، آمین.

خاتمه باب سی ام، خواستم که علم اوکین و آخرین من دانمی که ترا بیاموختمی و معلوم تو گردانیدی تا بوقت مرگ بی غم تو ازین جهان بیرون شدمی و لکن چکنم که من خود در دانش پیاده ام، و اگر نیز چیزی دانم گفتار من نیز چه فایده دارد، اکنون تو از من همچندان شنوی که من از پدر خویش شنویم پس ترا جاء ملامت نیست که من خود داد از خویشتن بدهم تا بداور حاجت نباشد اگر تو شنوی و اگر نه در هر پیشه سخنی چند بگویم.

(تعداد)

فرغ من نسخه المفتر الی رحمة الله تعالی ابوعلی الحسن
این ابرهیم بن ابی بکر السامسی یوم الخمیس الخامس عشر
من شهر رجب سته اربع عشرین ستمایه

نسخه فرای

(از قراری که فرای می نویسد نسخه کاپوس نامه او دارای پنجاه و دو گفتار است)

(خاتمه نسخه فرای غیر از اینست و بعد ازین است)

... دانش پیاده‌امی و اگر چیزی دانمی گفتار من جی سود بکندی که تو از من همچنان شنوی که من از پدر خویش شنویم و پس ترا هیچ شایسته ملامت نباشی و من را همچنین خود داد از خویشتن داده باشم تا بداور ناوفتدی. ایزد سبحانه و تعالی توفیق کرامت ارزانی داراد و ترا از فرانشستن با مردم ... اشموغ و دیسروب و خود کویسک بهر یزدها و تو خشاکیه مرا اندر تو کشف مفرما یاد و خیرات دینی و دنیاوی میسر گرداناد بحق محمد و آله الطاهرین.

و کتب شیردل بن شیرذیل الاسفهبذی الطبری فی السایع و العشرین من جمدی الاولی سنه ثلث و ثمانین و اربع مانه حامد الله وحده ...

حال باز پیردازیم به نامه آن دوست بزرگوار.

می گوید: پس از آنکه مسلم داشتیم که اصولاً امکان جعل و تقلب در میان هست به امتحان نسخه کاپوس نامه فرای مشغول شویم. متن این نسخه مزین است به مشتی الفاظ غیر متداول مخصوص، مانند نیوک، سوراک، تو خشاک، آتیش، و غیره. آخر چه کسی تاکنون چنین کلماتی را در یک نسخه خطی فارسی هر قدر هم قدیم باشد دیده است؟ پیداست که این الفاظ نقل کلمات پهلوی است حرف به حرف به خط فارسی بدون رعایت تلفظ آنها. نیوک = **nyk**؛ ولی این لغت حتی در عهد ساسانیان و اشکانیان هم بدل به نیک شده بود، و **nyk** در پهلوی جز املائی که نه مخالف تلفظ چیزی نیست.^۶ هشتصد نهصد سال قبل از عصر عنصر المعالی یعنی در عهد شاپور اوک همه کس نیک می گفت. اطلاع صحیح قطعی از این امر به ما رسیده است، و آن از طریق نسخه‌های خطی مانوی هاست که در آنها **nywk** یا **nywg** به چشم نمی خورد و فقط **nyk** دیده می شود. بنابراین واضح است که نیوک «یک شکل قدیمی» نیست و جز نقل حرف به حرف **nyk** پهلوی نیست. آیا باور می توانیم کرد که یکا ووس همین که می خواست لفظی را که هم خود او و هم دیگران نیک تلفظ می کردند (و پیش از او هم نیک تلفظ می شد،

۶. کلمه چهار بر روی تراشیدگی نوشته شده است و قبلاً گویا پنج بوده است.

۷. مثل اینکه مثلاً وزاریات مستعمل در فارسی را کسی به خط فرنگی به جای اینکه **vazzāriāt** نقل کند نظر به اصل نموده **waldāriyāt** نقل کند، یا لفظ فرانسوی **faux pas** را فاوکس پاس بنویسد و تلفظ کند.

چه فردوسی مثلاً اگر آن را در شعر خود به صورت نیوک به کار می برد مسخره می شد، و در کتاب ابومنصور هروی (الابنیه) و سایر کتب نثری قدیم تر از قاپوس نامه هم به هیچ صورتی غیر از نیک نوشته نشده است) قدری تأمل کرده و با خود گفته باشد که «خیر، من نیک نخواهم نوشت، زیرا که این صورت به چشم من چنانکه باید باستانی نمی آید؛ کتاب من باید از همان ابتدا باستانی جلوه نماید؛ بنابراین حق اینست که املائی کلمات پهلوی را در نظر گرفته از آن متابعت کنیم و از تلفظ معمول و متداول زمان خود بگذریم؛ بیاییم و لفظ **۹۷۱** پهلوی را نقل به حروف نموده نیوک بنویسیم^۸ درستست که هیچ یک از خوانندگان این کتاب من معنی این لفظ را نخواهند فهمید مگر آنکه او نیز پهلوی را در دانشکده ادبیات تحصیل کرده باشد، ولی چه باک، همین قدر که فوراً بفهمند که این کتاب فوق العاده کهنه است مقصود من حاصل شده است». آیا باید این تهمت را به مؤلف کتاب بزنیم یا به کاتب این نسخه. گمان چنین طرز تفکر و تسلسل افکار باطلی را برده بگوئیم او بوده است که از برای کهنه و نامود کردن این نسخه لازم دانسته است زبان جن و پری را در آن به کار برد! آیا ازین نترسیده است که آقای ارباب فاضلی که این نسخه را سفارش داده است برنجد و به جای پرداختن اجرت کاتب کتاب را بر سر او بکوبد؟ همین کلمه نیوک برای ایجاد چنین اندیشه ای در خاطر ما کافیتست. عین این افکار درباره الفاظ دیگری که گفتم غیر متداول است نیز به ذهن می آید. آتخش = **۳۳۳** درست بخواهید به شوخی شبیه تر است تا به جدی؛ اگر کاتب می خواست از روی خط نیز نقل به حرف را چنان بکند که با واقع مطابق باشد بایستی آتخش نوشته باشد. توخشاک نیز از همین سنخ است، الف و کاف در آخر آن علامت معمولی این قبیل صیغه های اسم فاعل است که چنانکه همه کس می داند در فارسی بدل به الف شده است، همچنان که در لفظ دانا، معادل **۳۳۳** در پهلوی. و ضمه تاء را به صورت واو نوشتن (توخشا را توخشاک کردن) اگر مسخره نباشد لافل غیر لازم هست. و در هر حال فرزند حلال زاده **۳۳۳** در زبان فارسی به صورت تخشا موجود است، چرا همان را به کار نبرده باشد؟

حالا بیاییم و اعلى درجه پهلوی مآبی را به دیده نقادی بنگریم، یعنی آخرین عبارت قاپوس نامه فرای را که *Serta Cantabrigiensia* در کلیشه نمره هشت دیده می شود از مد نظر بگذرانیم: «ایزد سببحانه و تعالی توفیق کرامت ارزانی دارا و ترا از فرانشستن با مردم اشموغ و دسروب و خود کوسک بهریز دها و توخشاکیه مرا اندر تو کشف مفرمایا» الخ.

درباره الفاظ اشموغ و دسروب (فم **۳۳۳**) و بهریز (هس **۳۳۳**) و توخشاکیه (**۳۳۳**) همان حکم را می توان کرد که درباره الفاظ سابق الذکر کردیم، با این تفاوت که اینجا نگاره را بزرگ تر گرفته و مایه را غلیظ تر کرده اند؛ مثل اینست که کیکاووس اندیشیده باشد که کتاب آن اندازه که باید و شاید کهنه نما نیست و خود را ناچار دیده باشد که آن را کاملاً پخته و رسیده کرده به بازار دانشیان عرضه کند. محتاج به گفتن نیست که دسروب هرگز وجود نداشته یعنی **فم ۳۳۳** هرگز به واو و باء تلفظ نمی شده، و این یکی از آن فوت و فن های خط پهلوی است که از برای و (V) صورت و ب به کار می برده اند (حتی در فرس قدیم *sravah* - به واو بوده است تا چه رسد به پهلوی، و به هر حال موازی تام و تمام خسرواست، و اگر آن را دسروب نویسند این را هم خسروب باید بنگارند)؛ و گذاشتن «ه» در آخریای مصدری در توخشاکیه،

۸. روز چهارشنبه دهم بهمن ماه ۱۳۳۵ دو نامه در آن واحد به دستم دادند هر دو از طهران، از دو دوست گرامی، یکی آقای دکتر یحیی مهدوی و دیگری آقای حبیب یغمایی که هر دو بنده را متوجه ساخته اند که در ترجمه تفسیر طبری که به ضمیمه مجله یغمایان منتشر می شود «نیوکوتر» و «نیوک» استعمال شده است (مثلاً در ترجمه آیه ۱۳۲ از سوره بقره، یغماشماره مهر ماه) هنوز اصل نسخه را در کتابخانه سلطنتی که مورخ ۶۰۶ هجری است ندیده ایم تا بدانیم آیا این حقیقه در آن نسخه هست یا نه، ولی به فرض اینکه این قسمت استدلال دوست من درباره لفظ نیوک باطل شود اصل موضوع که معمول بودن نسخه است متزلزل نمی شود.





یعنی متابعت کردن از شکل **رهد** در پهلوی دیگر حدّ اعلای کهنه سازی است - ولی آخر چرا این کار را فقط با لفظ **توخشاکیه** کرده است و رادی و روزبیهی و مردی و جوانی و دلیری و دانایی و توانایی و شکیبایی را رادیه و روزبیهی و مردیه و جوانیه و دلیریه و داناکیه و تواناکیه و شکیباکیه نوشته است! بهریز، شاید تنها لغتی باشد که آن را بتوان به عین اغماض نگریسته معذور داشت.

و اما خود کوسک در عالم خود بلا نیست. دیدن همین یک کلمه از برای من کافی بود که این نسخه را مزور و مجعول و مصنوعی و ساختگی و تازه تشخیص دهم. این لفظ از غلط خواندن یک لغت صحیح پهلوی پیدا شده است که **سوسوسو** باشد. طبعاً یک نفر که در فن پهلوی خواندن مبتدی باشد ممکنست به غلط حرف چهارم را گاف بخواند (**سوسوسو** hwtgwšk) و حال آنکه فی نفس الامر قرائت صحیح این لفظ خود دوشک بدال است (**سوسوسو** hwtgdwšk).

حالا توای دوست عزیز، آیا باور می کنی که کیکاووس عنصر المعالی این اندازه بی تربیت و نامهذب و فاقد ادنی درجه عقل سلیم و سلیقه مستقیم بوده باشد که آخرین دستور العملی را که به فرزند دلیند خویش می دهد (به عبارت بهتر، آخرین وصیت خود را به جگر گوشه خویش) محل مناسبی برای جا دادن چنین کلمات غلط و بچگانه و لوس تشخیص داده و آن را به الفاظی از یک زبان دیگر که حتی خود او نمی توانسته است درست بخواند زینت بخشیده باشد؟ لحن تمام کتاب در آن مواردی که مؤلف پسر خویش را مستقیماً مخاطب قرار می دهد و افعال را به رقت می آورد، یا به هر حال به من چنین اثری می دهد، و از این شهزاده پیرنجیب بسیار خوشم می آید؛ چگونه تصور می توان کرد چنین مردی تمام زحمت خود را با پرتاب کردن چنین الفاظ سمج احمقانه ای به صورت فرزند خویش باطل و ضایع کند؟ اشموغ - این تعبیر و اصطلاح زردشتی خلص - در این آخر کتاب، درست قبل از «بحق محمد و آله الطاهرين» چه محلی دارد؟ در نسخه های خطی پهلوی غالباً **سوسوسو** همین طور صریحاً با علامت دال ممیز است و کسانی که بیازند می نوشتند خوب می دانستند که این لفظ را چگونه بخوانند. مثلاً در پازند Xvāt dōšai hā (قید فعل) در مینوگ خرد فصل ۴۲ فقره ۱۰، و در تحریر فارسی آن چنانکه وست (در متن پازندی که خود نشر داده است در ص ۱۶۶، س ۲) جزء شروع آن آورده است چنین آمده که «خود دوشه یعنی اشموغ باشد» و به صورت اسم معنی **سوسوسو** در همان کتاب در فصل ۳۷ فقره ۳۲ آمده است (Xvāt doasi با تفسیر فارسی «منافقی و سخن چینی» در همان صفحه سابق الذکر).

بدین وتیره من عقیده دارم که آنچه تو می گفتی که «شاید این اشخاص در همان قرن پنجم هجری چون درست پهلوی نمی دانستند خودشان مرتکب این سهو و خطای در نقل شده باشند» قابل قبول نیست و از روی جد نمی توان امکان این مطلب را پذیرفت که یک نفر مرد با معرفت تربیت شده قرن پنجم هجری اگر حقیقه پهلوی را از روی کتاب هایی که به خط پهلوی نوشته شده است تحصیل کرده باشد تلفظ غلط این الفاظ را یاد گرفته باشد، و اگر از روی کتاب های پهلوی که به خط فارسی (یعنی الفبای عربی) نقل شده بوده است نیز تحصیل کرده باشد آنها را غلط آموخته باشد، زیرا که در ازمنه بسیار متأخر از آن عهد هم هنوز صورت صحیح تلفظ آنها معروف بوده است. پس با این خود کوس که در «کاپوس نامه فرای» آمده است چه باید کرد که نه تنها به جای دال کاف (گاف) گذاشته است حتی به جای شین هم سین نوشته و به عوض اینکه سه نقطه روی «س» بگذارد که شین معجمه خوانده شود مخصوصاً سه نقطه هم در زیر آن نهاده است تا در سین مهمله خواندن آن شکی نماند (از این نکته اخیر هم برای خاطر فرای می گذریم و آن را حمل بر غلط نویسی کاتب می کنیم) حتی با مسلمیت مجعول بودن این نسخه باز از عهده فهم این امر غریب بر نمی آیم که مردی که صرفاً به قصد ساختن یک کتاب کهنه نما از برای فروختن

به کهنه خرها می رود و با کتاب های پهلوی مشغول می شود تا با آن لغت آشنایی حاصل کند چرا باید چنین قرائت غلطی اخذ کند. زیرا که به هر کتابی نگاه می کرد، مثلاً به *Hilfsbuch des Pahlavi* تألیف نورگ، می توانست صورت صحیح این لفظ را (یعنی به دال) بیابد. هیچ به خاطر نمی آمد که این خطای به خصوص را در خواندن این لفظ در هیچ جا دیده باشم، و مدت ها در فکر بودم و جستجو می کردم که منشاء این غلط را بیابم. و یافتمش. آری، و جایی که آن را یافته ام چنان جایی است که تردید و شبهه مرا بدل به یقین ساخته است. ماخذ مدلسین و مزورین این نسخه جلد اول از کتاب سبک شناسی مرحوم ملک الشعرا بهار بوده است که در سال ۱۳۲۱ هجری شمسی در طهران به چاپ رسیده است و بدین جهت بود که گفتم نسخه کاپوس نامه فرای را پس از سال ۱۹۴۲ میلادی تزویر و تحریر کرده اند. در سبک شناسی در ص ۲۶۸ در ضمن فهرستی از لغات اخلاقی و دینی پهلوی که از روی کتاب پهلوی یادگار بزرگمهر می دهد آمده است: خودگوشگ: عالم بی عمل - نصیحت ناپذیر. و در همین سیاهه لفظ اشموغ و دسروب (ص ۲۶۹) و توخشاکیه (ص ۲۷۰) نیز آمده است. هر چهار لفظ غریب و غیر معمول و غلطی که فقط در یک سطر از کاپوس نامه فرای یافت می شود در ضمن سه صفحه متوالی از سبک شناسی یافت شد. بیابیم و این کتاب را ورق بزیم و ببینیم باقی الفاظ غریب و نامأنوس آن نسخه را در این کتاب می توانیم یافت یا نه. هاه! در همین کتاب در ص ۲۱۹ بگشا و ببین لفظ آتھش باه!! و جواب این سؤال مرابده، چرا در قرن پنجم هجری بایست کسی نشستن را به پ باسه نقطه بنویسد؟ اگر تو جوابش را نمی دانی خودم می گویم: چونکه در سبک شناسی، ج ۱، ص ۲۰۸ نیست و در ص ۳۰۶ نیست آمده است، پس در این نسخه هم که باید کهنه نما باشد تا کهنه خرها فریب بخورند در ورق 2b س ۱ (از قراری که فرای نقل کرده است) نپشتم نوشته اند. و تعجب است که لفظ سرنوشت که در ق 2a، س ۹ به او نوشته شده است در ق 2b، س ۳ بدل به سرنپشت شده است؛ شما در فارسی مثلی دارید که مناسب این مقام است: دروغگو حافظه ندارد. به یک قلم دیگر از این لغات عجیب و اغلاط غریب هم توجهم جلب شد. فرای با کمال شغف فهرستی از لغت های نادر این نسخه را در ص ۱۱۰ از مقاله خود درج کرده است که از آن جمله است لفظ نافه به جای نوه. این لفظ در ضمن عبارت مشهور مربوط به ارغش فرهاذان آمده است که در چاپ رضاقلی خان هدایت و در نسخه های خطی پاریس که مرحوم قزوینی برای مقاله خود درباره "مقدمه قدیم شاهنامه" به کار برده است نبیره نوشته شده است. همین لفظ نافه به جای نبیره در این عبارت انسان را از خواندن باز می دارد و به فکرمی اندازد. ما همه می دانیم که در فارسی لفظ نافه به معنای چه چیز استعمال شده است؛ طبعاً از خود می پرسیم که چه شد اینجا به معنی نبیره شد. نه اشتقاق آن مجوز این معنی است نه یکی از وجوه کهن تر السنه ایرانی استعمال آن را در معنی نبیره رخصت می دهد (در فرس قدیم شاید به معنی خاندان و دودمان و غیره بیاید). جواب این سؤال هم در سبک شناسی ج ۱، ص ۲۰۸ و ص ۲۱۵ یافت شد که می گوید نافه در پهلوی معادل است با نوه در فارسی دری! و توخشاک در ص ۲۰۹ نیز آمده است.

سبک شناسی کتاب پرارزشی است و من مقام آن را بسیار بلند می شمارم، ولی آنچه در این کتاب به پهلوی و تحوک کلمات و زبان سغدی و این قبیل موضوع ها گفته شده است غالباً ناشی از ناآشنا بودن مؤلف مرحوم با اصول و قواعد است. تصور میکنم که مرحوم بهار را من ملامت و سرزنش می کنم؛ آن مرحوم از تعلیقاتی که از درس های پروفیسور هرترزفلد قید کرده بود، و از تبعاتی که بعد از آن مستقلاً در کتب پهلوی کرده بود، آن قدر که می توانست منفعت برد و به طور کلی می توان گفت که آنها را چنانکه باید و شاید به کار برده است. به رغم این مطلب ناچارم بگویم در الفاظی که به عنوان تلفظ پهلوی بدست



داده است یا در تفسیری که برای آنها آورده است غلط کم نیست.^۹ برای ما در این مورد همان اشکال خطا که او بدست داده است نعمت خداداده بود، زیرا که چون مزورین این نسخه آن اغلاط لفظی و معنوی را بکار برده‌اند ما هم به جعلی ایشان پی بردیم و هم منبع الهام و اقتباس ایشان را کشف کردیم. من گمان نمی‌کنم کتابی غیر از سبک‌شناسی بر روی زمین بتوان یافت که کلیه این اشکال و معانی نادرست در آن جمع باشد. از سمت دیگر، این تألیف مرحوم بهار از برای کهنه‌سازها و جعل‌های نسخه‌های خطی هم نعمت خداداده‌ایست: تمام چیزهایی را که باید از یک نسخه خطی کهنه خوب توقع داشت بین الدقتین گرد آورده و همه خطاهایی را که از آنها احتراز باید کرد تعداد کرده است. دسته مزورین که در ابتدای این نامه وصف کردم چه منبعی بهتر ازین می‌توانند بیانند از اذالمسافرست بسیار گرانها از برای جمعیت جعلان.

اینست آنچه من در باب پهلوی‌های این نسخه توانستم بروی کاغذ بیاورم، و حال وقت آنست که از تو سؤالی درباره فارسی‌های آن بکنم. آیا در آنچه بالمره به فارسی‌های این کاپوسنماه فرای مربوط است نمی‌توان با آثار همان تعلیمات سبک‌شناسی برخورد؟ مثلاً آیا سازنده متن این نسخه در استعمال یاهای مجهول در آخر افعال که در جلد اول سبک‌شناسی از ص ۳۴۶ تا ۳۵۱ توصیف آن آمده است زیاده روی نکرده و راه خطا نیپیموده است؟ به ذهن من در ضمن نگاهی سرسری که به آن می‌اندازم چنین می‌رسد که بسیار بیش از آنچه شاید و باید از این قبیل یاهای مجهول در این نسخه مجعول استعمال شده است. تقریباً به جای هر «کنذ» که در نسخه‌های خطی و چاپی دیگر بوده است اینجا «کنذی» به کار رفته است، و امثال آن. آیا خیال می‌کنی که یک مؤلف قدیم این مطلب را بدین لفظ می‌نوشت که: چون همراهان رسیدندی اوی را کشته یافتندی؟

پس بیا و به خاطر من با نظری انتقادی و از روی دقت این نسخه را (یا این نمونه‌هایی از آن را که فرای بدست ما داده است) ببین و بخوان و بسنج. من می‌دانم که در نظره اولی این نسخه اعجوبه زمان و نادره دوران و طرفه بغداد و لعبت نوشاد به نظر می‌رسد: چه خط زیبایی، چه مجموعه بی‌نظیری از همه خصوصیات خطوط قدیم، آن نقطه‌های زیر سین و رای مهمله و روی ذال معجمه و زیر گاف فارسی، آن ح کوچولو و ع کوچولو و ص کوچولو در زیر یا در شکم حا و عین و صاد مهمله، آن بهم چسباندن حروف غیر متصله به آن قشنگی و کهنگی، آن املاهای قدیمی در کلماتی مثل دانان و کواهی و جده‌ی (در جای دانایان و گواهی و جدّه) و هزار چیز دیگر. ماشاءالله، عجب گنج باد آوردی! ولیکن به محض اینکه انسان ملتفت می‌شود که تمام این خصوصیات در این اوراق بدین قصد فراهم آمده است که بی‌گناهان فریب آن را بخورند، و لذتی که به انسان دست می‌دهد تأثیری است که مقصود و مطلوب مشتی مشعبد حقه باز تر دست بلعجب بوده است، ذوق آن شعف و شادی در کام انسان بدل به طعم زقوم و حنظل می‌شود. و حالا تمام مستنبطات خود را در اختیار تو می‌گذارم. تو و معدود قلبی از دوستان تو نگهبانان خزاین پر بهای ادبیات فارسی هستید. آیا شما می‌توانید بنشینید و تماشا کنید و ببینید که این نهر صافی را مشتی کهنه ساز و جنایت پیشه چنین گل آلود می‌سازند و هیچ اقدامی برای جلوگیری ایشان نکنند؟ در رم که بودیم و در این باب بحث کردیم تو گفتی «حیلی خوب، فرضاً که نسخه مجعول باشد چه ضرر دارد؟ مبلغ هنگفتی دلار مورد احتیاج میرم از آمریکا به مملکت ما می‌آورد، بگذار هر چه می‌خواهند نسخه کهنه بسازند و به کهنه‌خرها بفروشند». من مدعی بانک ملی شما و مانع افزایش ذخیره ارزش خارجی شما نیستم، خدا چهل صد خروار لیره و دلار به شما بدهد! ولی عزیزم، ما عالمیم و مدققیم، کار

۹. مرحوم بهار در سبک‌شناسی گمان کرده است که در پهلوی دستور و اسوار را دستوبر و اسویوار می‌گفته‌اند، و تیرستان را تپالستان می‌خوانده‌اند، و جاروب را گیواگ روپ تلفظ می‌کرده‌اند، و اهر و راهلویو، و یک و ایوک، و دبیر رادیپ و ر، و دیوان رادی و ان، و خسرو را هوسروپ، و اردشیر را ارته شیر و روشنی را رویشینه، و یادگار را ادیوانکار، و یار را ادیوار، و شهریار را شترویار، و قس علی هذا.

ما و مقصود و مطلوب ما به کرسی نشانیدن حق و حقیقت است - اگر ما ساکت بنشینیم و رهبری نکنیم مردم دیگر چگونه پی به حقیقت توانند برد و بین باطل، و حق چگونه تمیز خواهند دارد؟ مگر نه به من گفتی که از دست یک لفظ غلط که مرحوم دهخدا در لغت نامه خویش گنجانیده، و آبسال را به معنی باغ، و آبسالان را به معنی حدایق، سمت تخلید و پایداری بخشیده، و یک شعر ناصر خسرو را برای تأیید و تأکید این معنی تبدیل و تحریف کرده است و این کار او باعث شده است که این لفظ غلط و آن شعری اصل در برهان قاطع چاپ دکتر معین و فرهنگ دکتر مکرری نقل و تکرار شده است، روح تو معذب است؟ این یک لغت ترا این طور رنج و شکنجه می داد، حالا یک کتاب پر از این لفظ های مجعول و غلط، و این عبارات و تعبیرات مخالف روح زبان فارسی و سوابق هزار و دو بیست ساله فرس جدید، مأخذ و منبع چند تن از جمع کنندگان لغت و نحو و صرف فارسی شده است و تو مهر خموشی بر لب زده ای! خدا می پسندد؟ آیا با تمام این تفصیلات باز از کاپوس نامه فرای دفاع می کنی و آن رازنده می گذاری تا هر بلایی که بخواهد بر سر زبان فارسی بیاورد؟^{۱۱}

خیر، استاد عزیزم و دوست دانشمند بزرگووارم، خیر. از آن جناب ممنونم که چشم مرا باز کرد و از جهل مرا باز رهانید. پرده از پیش چشمم برداشته شد، و حالا روشن و آشکار می بینم که نسخه کاپوس نامه فرای نباید زنده بماند مگر برای عبرت بینندگان و نمونه ای جهت تمرین در فن تزویر شناسی. حق با شماست، و مأخذ غالب غریب و عجایب آن مبیگ شناسی مرحوم مغفور ملک الشعراست، و اغلاط دیگری نیز دارد که ممکن نیست از کاتبی در قرن پنجم هجری سر زده باشد.

اگر نسخه را در زمان حیات مؤلف نوشته بودند ممکن نبود نام او را کاپوس بنویسند، چون که وی کیکاووس نام داشته، و علاوه بر اینکه در همه نسخ خطی و چاپی این کتاب و در کتاب های یوستی و زامباور و غیرهما اسم او چنین ضبط شده است خود او در شعری که سروده و در همین قاپوس نامه (نسخه خطی فاتح و نسخ مأخذ چاپ های متعدد کتاب) مندرج است اسم خود را کیکاووس آورده است:

کیکاووس ای در کف پیری شده عاجز^{۱۲}
تدبیر شدن کن تو که تست و سه در آمد

اگر نسخه در زمان حیات مؤلف نوشته شده بود ممکن نبود نام پدرش را قاپوس بنویسند چون وی پسر اسکندر بن قاپوس بوده است.

اگر نسخه در زمان حیات مؤلف کتابت شده بود ممکن نبود اسم جد اعلای این خاندان را که آغش وهاذان بوده است ارغش فرهاذان بنویسد. این نام در نسخه فاتح و در مجمل التواریخ (۴ بار) و در ترجمه ترکی قاپوس نامه آغش وهاذان ضبط شده است، در قاپوس نامه نسخه موزه بریتانیا اسم آغش و در نسخه ایندیا افسس و تاریخ طبرستان سید ظهیر الدین مرعشی نام وهاذان صحیح نوشته شده است، پس شک نیست که در نسخه مؤلف قاپوس نامه هم آغش وهاذان بوده است^{۱۳}؛ و کاتبی که چنین اسم مهمی را ارغش فرهاذان نوشته است هم عهد مؤلف کتاب نبوده است بلکه پس از چاپ آن در ایران مرتکب این خطا شده است.

اگر کاتب نسخه هم عصر مؤلف می بود می دانست که شیردل^{۱۴} و شیرزیل هر دو عین یکدیگر است منتهی یکی به لفظ دری و دیگری به لفظ دیلمی، و اسم خود را شیردل پسر شیردل نمی نوشت و شیرزیل را به ذال نمی نوشت.

۱۱. در نکاتی از نامه دوست دانشمندم که در این مقاله نقل کرده ام گاهی سخنانی از خود افزوده، و زمانی از آن جملی حذف کرده ام. این امر بر حسب اقتضای بیان و تکمیل مطالب یا پوشانیدن هویت آن دوست و بر حسب تقاضای خود او بوده، و معهد از این تصرفات معذرت می خواهم.

۱۲. یا کیکاووس یا کیکاووسی به اختلاف نسخ؛ فقط در نسخه مأخذ چاپ نفیسی «سلطان جهان» بوده که تغییر عمدی و غلط است و باید دید در نسخه فرای به کدام یک از دو صورت آمده است.

۱۳. در باب تلفظ و صورت صحیح این اسم در مجله کوه شماره ۳۷، ص ۷ و شماره ۱ از سال اخیر ص ۱۶، و در بیست مقاله مرحوم قزوینی، ج ۲ و در کتاب هزاره فر دومی در حواشی مقاله راجع به «مقدمه قدیم شاهنامه» تحقیقاتی شده است، و از اینکه به جای آغش در تاریخ طبری اغص آمده است شاید بتوان حدس زد که اصل آن آغج به جیم فارسی بوده است؛ نیز رجوع شود به نامه ای از انی، تألیف یوستی.

۱۴. فرای این لفظ را شیردا خوانده است؛ ضمناً ناگفته نماند که از کتاب یوستی برمی آید که فقط صورت دیلمی شیرزیل موجود بوده و صورت فارسی شیردل برای نام شخصی هیچ جا دیده نمی شود.

کاتب این نسخه در نوشتن همزه اضافه بعد از های غیر ملفوظ به صورت یاء (از قبیل خانه‌ی و نامه‌ی) به دستور محروم بهمنیار کرمانی استاد دانشگاه طهران و به شیوه مجله آشفته آقای عصّار و کتاب‌های آقای صبحی رفتار کرده است نه به رهنمائی کتاب‌های قدیم؛ و مع هذا نتوانسته است دست خود را در اختیار خویش نگه دارد و یکنواخت و مطرد چیز بنویسد، بلکه بعضی جاها به شیوه امروزی خودش نوشته است (نافه ارغش، شایسته ملامت).

کاتب این نسخه در دو عبارت قابوس نامه «اگر چه سرشت روزگار بر آنست که...» و «سرشت مردم چنان آمد که...» لفظ را غلط خوانده و تحریف کرده، در اوکی سر نوشت و در دومی سر نپشت نوشته، و حال آنکه مقصود مؤلف فطرت و جبلت و خمیره و طبیعت بوده است نه تقدیر؛ و چنین غلطی از کاتبی که برای مؤلف کتاب و در عهد حیات او با این همه دقت و اعتنائسخه‌ای به این جمیلی و با تجملی می خواست بنویسد ممکن نبود سر بزند. آری، استاد و دوست بزرگوارم، حق باشماست: افعال مختوم بیاء مجهول در این نسخه بسیار بیش از حد، و در واقع به حد افراط جنون آمیز ناشی از جهل و اصرار در قدیم جلوه دادن، به کار رفته است و بنده را به یاد مسخره بازی‌های آقای فریدون توللی در کتاب التفصیل یا آقای ذبیح بهروز در گندستان یا آقای احسان طبری در قصه‌های به سبک قدیم در مجله مردم که به زور می خواهند به شیوه انشای کتاب‌های قدیم چیزی بنویسند و آن را درست نمی دانند، یا کسانی که زبان مادریشان فارسی نیست و می خواهند به زور از عبارات جاری و معمول این عنصر منحرف شوند مثل مرحوم کسروی تبریزی^{۱۴} می اندازد. هیچ فارسی زبانی پیش ازین نظیر این جمله‌ها را که در کاپوس نامه فرای به آنها برمی خوریم ننوشته است؛ منشور عزل خویش را از موی سبب بروی خویش کتابتی بوینمی؛ نام خویش اندر دایره گذشتگان بوینمی؛ ترا از آن بهره مند کنمی؛ من این صناعت بدانمی اوی را بمزدوری بگرفتندی؛ هیچ محتشم فرزند خویش را از صناعت آموختن ننگ نداشتی^{۱۵}؛ ترسم که آن درخت بفرمان من نایدی؛ مرد مهر قاضی بستاندی و برفتی^{۱۶}؛ خود دا از خویشتن داده باشم تا بداور ناوفتدی؛ و غیره و غیره.

استعمال این صیغه در فارسی قاعده دارد و مرحوم بهار در استنباط قواعد آن به نظر نمی آید که اشتباهی کرده باشد، فقط شعور محرر این نسخه بیش ازین نمی رسیده است. مثلاً در عبارت «چون همراهان رسیدندی اوی را کشته یافتندی» اگر اتفاق افتاده بود که مردی چند بار متوالیاً کشته شده بود و چندین روز پی در پی همراهان او کراراً به سر کشته او می رسیدند و همه بار او را کشته می یافتند ممکن و جایز و صحیح بود که در آن صورت مطلب را چنین بگویند که این مرد جاهل نوشته است.

لوحه چهاردهم از تصاویری که پروفیسور کونل در مقاله سابق الذکر خود درج کرده است از این کاپوسنامه فرای مأخوذ است، از آن نیمه که در موزه سین سیناتی محفوظست، و حاوی حکایت از هر خر و عمر و لیث است، و اینک عبارت آن:

از هر کفت از بهر آنک ما را دو چشم است اگر کوی اندر چشم ما وفتدی
یکی چشم کور شویم و یکی چشم دیگر بماندی کی بدوی جهان را بوینیم و تو
یکی چشم داری اگر اتفاق بذرا یکی کوی بدان چشم برسدی امیری خوراسان
بابد رود همی باید کرد عمر و لیث کفتی با این همه خبری بر ایت همی کفتی
بذرفتمی کی تامن زنده باشی کوی هرگز نزنمی .

۱۴. ما با اروپاییان جدایی‌های بسیار می داشتیم که یکی هم این می بود، چهل مقاله کسروی، ص ۲۳۳.

۱۵. ننگ داشتن فعل متعدی دو مفعولی نیست تا بگویند فرزند خود را از فلان کار ننگ ندارم.

۱۶. علاوه برین در این جمله جای ستاندن نیست، ستدن باید کفت.

در این پنج سطر افعال اوفتدی و بماندی و رسدی و گفتی و همی گفتمی و بپذرفتمی و باشمی و نزنمی همگی بی جا استعمال شده است و تصور آن را هم نمی توان کرد که در قرن پنجم هجری حتی اگر کسی نهایت تعسف و تکلف را هم می خواست به کار ببرد چنین لاطانات بنویسد و حتی در عصر ناصرالدین شاه هم نویسندگان ایران طرز استعمال صحیح این افعال را می دانستند. و جای عجیبست که کاتب قرن پنجم هجری که در زیر تمام راه ها و یا های تنها و آخر نقطه زاید گذاشته است بذوی و بدان را که در آن زمان حتماً به ذال تلفظ می کرده اند بدوی و بدان نوشته باشد. بعد، چرا همیشه «یکی چشم» و «یکی گوی»؟ و چگونه گوی اندر چشم کسی می افتد؟ سازنده نسخه تعمّدی داشته است که هر قدر ممکن باشد اصل را تغییر دهد، آن هم همیشه احمقانه! بسیار جاها در اصل لفظی عربی به کار رفته بوده است او آن را فارسی کرده و گاهی نیز در اصل لفظ فارسی بوده است به جای آن لغت عربی نوشته است، از آن جمله:

| | | |
|---------------------------------------|--------------------------|-----------------------------|
| ضعیفی و بی نیروئی و بی توشی | بدل شده است به | پیری و فتور |
| جمع کننده | // | فراهم آورنده |
| چیره شد | // | غلبه کرد |
| روی چنان دیدم | // | مصلحت ایدون دیدم |
| در دل جوانان است | // | اندر نهاد و باطن جوانان است |
| مل گیلان | // | پادشاه گیلان |
| ذکر او | // | کاراوی و شرح اوی |
| عیب مدارید | // | ننگ ندادی |
| چه فایده دارد | // | جی سود بکندی |
| حاجت نباشد | // | ناوفتدی |

و این فقط اندکی است از تبدیلات و تغییراتی که من آنها را احمقانه نامیدم.

در این نسخه لفظ پهریز از ص ۲۱۴ و ۲۲۲ کتاب سبک شناسی جلد اول، و لفظ سوراخ به جای سوراخ از ص ۲۱۵، و لفظ کشفتن از ص ۲۲۲ و ۲۷۲ (بدون فهمیدن معنای آن) گرفته شده است، و استعمال اندر مطلقاً به جای در در تمام کتاب از اظهار مرحوم بهار در ص ۳۳۷ آب می خورد، و استعمال فراستردن و فرانشستن و امثال آن از تحقیقات آن مرحوم درباره استعمال فرا (ص ۳۳۸) مایه گرفته است، و قس علی هذا. و اگر قسمت های دیگری از این نسخه را آقای فرای بعد ازین منتشر کند شاید بتوانیم مآخذ بسیاری از غراب و نوادر دیگر آن را نیز در سبک شناسی بیابیم. ولی مسلماً مآخذ دیگری غیر از آن نیز داشته است، از آن جمله در ورق 101b (لوحه ۵ در مقاله فرای) قصه ای هست که در قابوسنامه های چاپی نیست و ظاهراً مربوطست به یکی از دو امیر، شرف المعالی یا وشمگیر، که در ص ۵۳ از چاپ پروفیسور روبن لوی ذکر مرگ ایشان در شکار سباع آمده است، و آقای سعید نفیسی در حواشی بر چاپ خود (ص ۲۵۳) اشاره ای به چنین حکایتی کرده است؛ فعلاً معلوم من نشد که آیا جاعل این نسخه همان اشاره آقای نفیسی را شاخ و برگ داده است یا قصه تمامی از مآخذ دیگری گرفته و در میان کلام مؤلف گنجانیده است. جای خوشوقتی است که جعلان و مزوران و سندسازان همیشه بی عقل و جاهلند و مرتکب خطا می شوند و مانند دیکتاتورها حد یقف نمی شناسند و زیاده روی در کار خود می کنند و بدین طریق وسیله ای به دست اهل خبره می دهند که پته ایشان را به روی آب بیندازند.

مجتب منور



بسم الله الرحمن الرحيم
 قاله ابو البركات محمد بن احمد البصري في نسخة بخطه
 الامكن لتجميع ميسافات المسافات
 لمكانة العقول مماحه الى الاستعداد والنفوس غير مستغنية عن
 الايسر فاد فخلق في ازا عرض ما خطر بالبال من استنباط فزاو الكمال
 على الشيع لم يكن شيئا منه اياه بربك البها ويكتسب برضاه به محاسن
 الذوام والتعاقب هو القاب يعطر الا خلق والجار مزبه الفضل بالاضافة
 والاطلاق وان لا كاد اصدق موضوعات اصحاب صناعه الاحكام

تصوير ٢: آغاز نسخه «تحديد نهايات الامكن».



٢٤٠
 التوفيق لما اقرب من مرضاه وبعد من سخطاته بمنه وسيعه فضله
 ثم كتاب تحديدهايات الامكن
 لتجميع ميسافات المسافات
 وفتح منه بعينه ليعرف يقين من رجب
 بينه بين عشواره

تصوير ٥: انجامة نسخه «تحديد نهايات الامكن».



تصویر ۶: انجامة نسخهٔ مجموع «دیوان» معزی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ای نماز محمدی از همان قیامت را هر چه ایستاد از دستان بندگان
 هر چه باقی ماند از سنان بندگان هر چه باقی ماند از دستان بندگان
 پایتاز شاه روی و در بر بندگان بندگان هر چه بندگان
 دستش هم بر بندگان از کلاو کلاو کلاو کلاو کلاو کلاو کلاو کلاو کلاو
 دولتی نماند هم از بندگان دور بندگان خایه اراسته چون روغن بندگان
 هر چه باری چه بر اندیشه و دستوار بندگان دولتی نماند از آستان بندگان
 بر هر چه بود ز طبعی و غیر طبعی بندگان هر چه بود ز یاد بندگان
 لشکر کنی بر آستان و هر که بر بندگان چه است سگ بر هر که بر بندگان
 هموار از که خواهد شد بی بندگان هموار از که خواهد شد بندگان
 آستان از بندگان بر بود از بندگان بندگان بندگان بندگان بندگان
 دنیای و بندگان بندگان بندگان بندگان بندگان بندگان بندگان بندگان
 هر چه بود از بندگان بندگان بندگان بندگان بندگان بندگان بندگان بندگان
 اگر بود از بندگان بندگان بندگان بندگان بندگان بندگان بندگان بندگان
 ز بندگان بندگان بندگان بندگان بندگان بندگان بندگان بندگان

تصویر ۷: برگی از نسخهٔ مجموع «دیوان قطران» به خط انوری.

انصار اصبغ الشیر از الفحوا و الکمل المما

ایده در فطر ز لیلی الکریمانی

صلحه و کا به علی از احوال الکریم الشیر
 دینان خیرین
 قدرتی
 که در روز از اربابی آراستی
 بر سپاسه از آراستی
 باست و بر سر آراستی
 فرود از هم نسا بیستی
 دست نماندگی بیستی
 لمع و ستان و از هم آراستی
 کز سترا بد بر آراستی
 که در روز از احوال الکریم الشیر
 نهم خاوند با از بیستی
 بی تو عدد از بیستی
 باست بستان مری بستان
 در روز از اربابی آراستی
 قدر و کسبت بستان
 از امر اجداد بستان

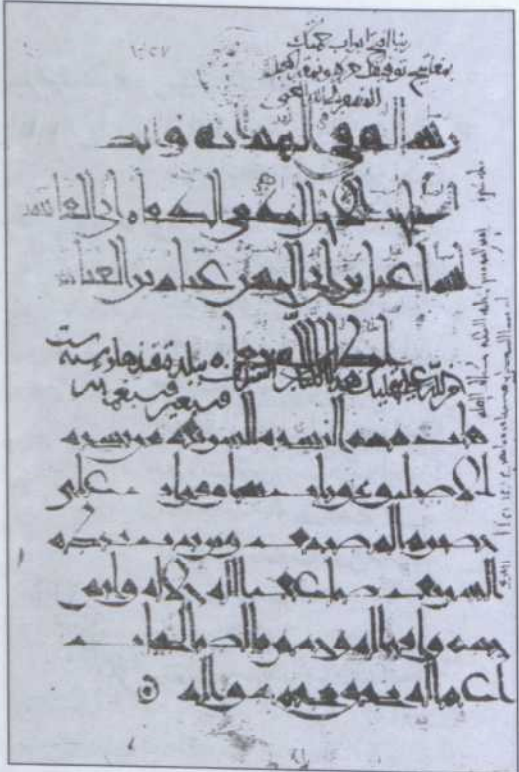
تصویر ۸: آغاز نسخهٔ مجموع «دیوان قطران» به خط انوری.

۱۰۷
 ای شام اسال از هر کجا
 جو کجک نویسم که چون نظر علی
 هر چند این و فواخر بماند
 سخن نوخیز کجک خلی

همرا و کوید

اندک با چشمه سپاه و شمشیر
 همیشه از ادریس باغ و پسته
 همیشه غالب از لرد و کوه چینه
 همیشه همی فسنه ز سر کادار پسته
 بوند با در و لاله بد جوانه
 بنشاند با در از خور و پسته
 زتن رخ و زیند جابر از چینه
 آب دونه با در از و تر شسته
 کعبه بقیعه عذر
 نور انچه لاهی عشرت لیلیه خط من بر آراستی
 من جمله شمع و شمع و خیر و بستان

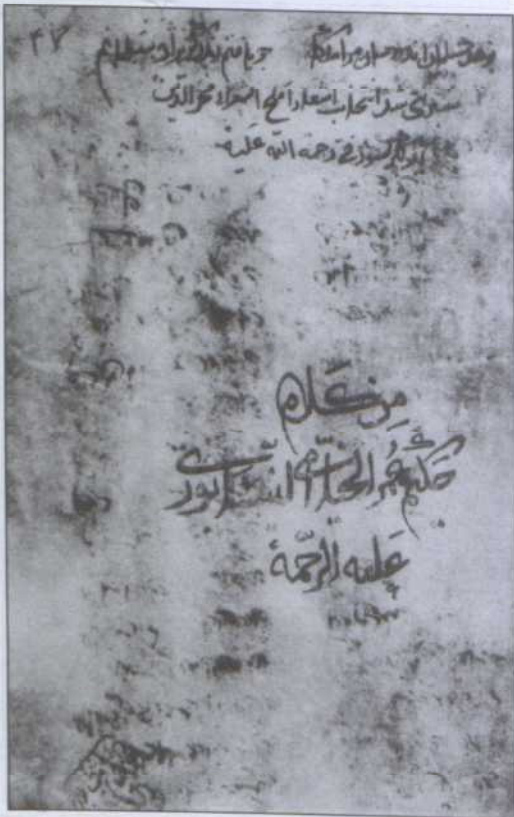
تصویر ۹: انجامة نسخهٔ مجموع «دیوان قطران» به خط انوری.



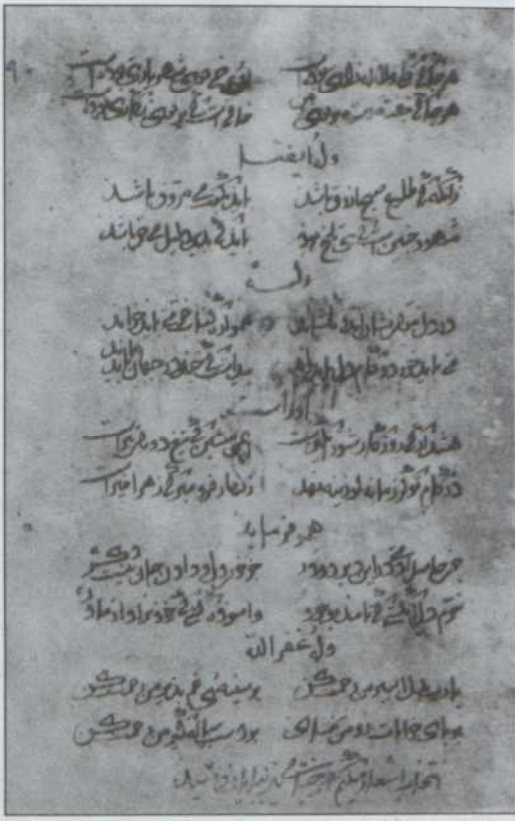
تصویر ۱۰: آغاز نسخه «الهدیة و الضلاله».



تصویر ۱۱: انجامة نسخه «الهدیة و الضلاله».



تصویر ۱۲: صفحه عنوان «رباعیات» خیام.



تصویر ۱۳: برگه ای از نسخه ای از «رباعیات» خیام.

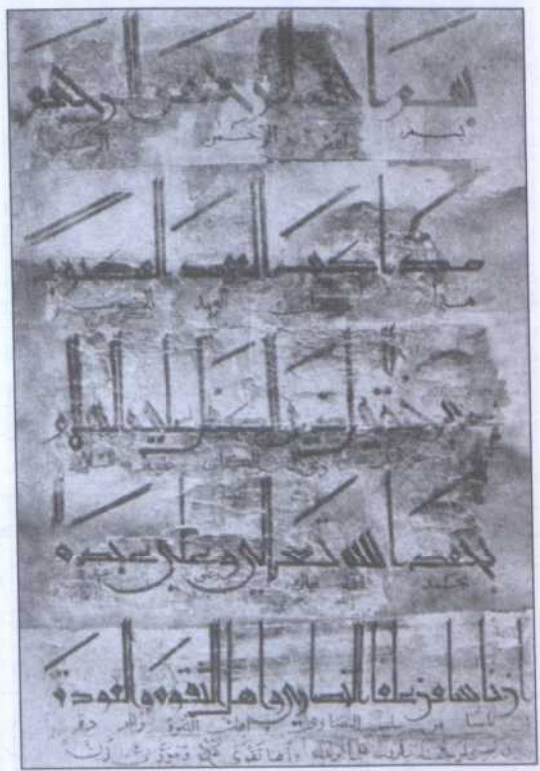


بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 این رساله ایت در معراج که شیخ الزین
 ابوعلی ابن سنا رحه الله علیه سلخته است
 پیاپی خند و نیداساز و زین را و تا پیش
 دهنده جازو تن را و درود بر خیر گویند
 او محرم و صطفی صلوات الله علیه و الله و ترا حمل
 بیت و یاران پاک او
 اما بجد بهر وقت دوست از دینان با
 اندرین معراج سوالها می کند و شرح
 آن بر طبق معقول هم خواست و در بیگانه
 خطر مترجمی بودم تا در ابوت که بخند
 جمله عالی علانی بود مستمرا و معین
 بر او او عرضه کردند و موافقت
 نهاد و اجازت داد در این چنین گویند

تصویر ۱۴: آغاز رساله «معراجیه».

ادراک بیکر مرجزان را اولادک
 بی چون بک و غلام شد جود ارکت
 هم روزگار نسنده روز ما آمد اولاد
 آن حال روز ترا جسد روحی در هر ک
 دادند اندرین بیفت هر ک فلانند نایند
 معذرو باشند تا در و نیست کی در ها کاین
 کلمات و بحاصل عالی مودت که بخوردند
 هر عاقل را است بر مقلی از کلمات در نما
 یقین است کس و است در ایوان اولاد
 منه و کرده تا هدا آنچه کلامه
 قدر الله من و کتبها محمد و حق بر البراک
 در مستصفا و محمد رحیم و الطاهر ادرع
 علم و قمر پناه و کجراته رب العالمین و استغفر الله
 رحوله محمد جبرائیل احمد و علی اله و استغفر الله

تصویر ۱۵: انجامه نسخه رساله «معراجیه».



تصویر ۱۶: نامه مجعول پیامبر (ص) به حاکم موقوس.

سری شد قبل با اله معینیه او کما رخا جبه
 بزرگوار و حکمه در کار نفس و لحن و الودین
 القری ایضا هر کجا انفاست العالمین
 محمد و اله و سید کماله علم شعیب استندت
 و عسین و سنا و حامد کلامه صلوات الله
 و اله و محمد رحیم
 و صلوات الله علیهم

فردا که از این رساله است
 مسئله معراج است
 که در این رساله است
 که در این رساله است

تصویر ۱۷: انجامه نسخه «شرح مشکلات معینیه».